

## مصاحبه ماها با ساقی قهرمان



■ او را فروغ دوران خوانده اند، او را مبارز راه رهایی زنان بدون پرداختن به رودر رویی مستقیم با مردسالاری معرفی کرده اند، او را تن کامه خواهی دانسته اند که بی پروا به لذت ستانی از جسم خویش می پردازد و خواننده

را به تماشای این لذت ستانی دعوت می کند. او را ترسیم کننده اروتیسم لذتیسم دانسته اند، او... .

اما این طور به نظر می رسد که ساقی همه اینها هست و نیست. او ظاهراً مرزبندی را بر نمی تابد و در اشعار خود (چه بسا در زندگی واقعی نیز) از لذت و خواهش تن رو بر نمی تابد و اگر هوس کند، با هر کسی چه زن و چه مرد و حتی خود "عشق" همبستر می شود. اروتیسم، همجنسگرایی و دگرجنسگرایی همه را می توان در اشعار ساقی دید.

ساقی در سائت خود تنها بخشی از اشعار خود را چاپ کرده و حرف هایی که دیگران در باره اش زده اند، بیش از این چیزی از خود نمی گوید. هر چه هست فرهنگ ما به ساقی - های بیشتری نیاز دارد و باید آنها را بهتر و بیشتر بشناسیم. پس از فرصت پیش آمده استفاده می کنیم و پای صحبت ساقی قهرمان می نشینیم:

◀ **ماها:** ساقی قهرمان کیست؟ ممکن است خود را برای ما و خوانندگان ماها معرفی کنی؟

**ساقی قهرمان منم.** در سال 1336 به دنیا آمده ام. ادبیات فارسی خوانده ام. به سوال های کلی بلد نیستم جواب بدهم، اما اگر سوال را خورد کنید به بخش های مشخص، جواب دقیق می دهم.

**ماها:** از چه زمانی به شعر رو آوردی و تاکنون چه کتاب هایی را منتشر کرده ای؟ و علاقه مندان به اشعارت در ایران چگونه می توانند کتاب هایت را تهیه کنند؟

از چه زمانی به طور جدی نوشته ام؟ از پانزده سالگی. خوب نوشته ام، و خوب خوانده ام.

شعر گفتن را سرگرمی، و رفع دلتنگی، و شعر را وسیله خوشباش دیگران نمی دانم. هویت من شاعر بودن من است، حرفه ام نوشتن. کارم را با دانش و دقت و مسئولیت انجام می دهم.



سه مجموعه شعر و یک مجموعه داستان کوتاه چاپ کرده ام. کتاب های مرا نشر افرا، در کانادا منتشر کرده است.

1997 از دروغ (شعر)

1998 و جنده یعنی جان می بخشد به (شعر)

2003 ساقی قهرمان. همین. (شعر)

اما وقتی تنهایی، گاو بودن درد دارد (داستان کوتاه)

2003

کتاب های من در ایران اجازه انتشار ندارند. شعرهای من در مطبوعات ایران چاپ نمی شوند. در سایت های خصوصی هم به ندرت به کارهای من اشاره می شود. می دانم که کسانی کتاب های من را به داخل برده اند، اما برای کتابخانه شخصی خودشان. فکر می کنم تا زمانی که در ایران پخش کتاب های ممنوع باشد سایت شخصی من که مجموعه کارهای فارسی و انگلیسی من را در خود جای داده است، بهترین راه آشنا شدن با کارهای من باشد. آدرس سایت من

است. [www.saghi.ca](http://www.saghi.ca)

**ماها:** آیا در اشعار خود در پی اثبات هویت و جنسیت زنانه هستی یا در پی تصویر تن کامه خواهی زنان لزبین؟ یا ساقی زن شوریده دوجنسگرایی است که "همچون ماهی" از مشت "سایادان" و سنت گرایان می لغزد؟ کلاً تا چه اندازه در تصویری که دیگران از تو کشیده اند، خود را باز می شناسی؟

در شعرهایم در پی اثبات هویت خودم هستم. خودم هم زن ام. هرچند گرا هم هستم. تمام روابط و قراردادهای اجتماعی را از دریچه روابط جنسی می بینم. در شعرهایم تصویر عشقبازی زنان را منعکس می کنم، و این زنان گاهی در حال کام گرفتن از زنان اند، و گاهی در حال کام گرفتن از مردان، و گاهی دیگران. هویت زنانه را اثبات نمی کنم چون هویت زنانه، حتی در جامعه ایران، حتی در جامعه فرهنگی/سیاسی ایران، حتی اگر به اندازه کافی تحلیل نشده باشد، نیاز به اثبات ندارد. من این هویت را در شعرهایم "آشکار" می کنم. ابعاد گوناگون این هویت، و دامنه

وسیع آن را در معرض دید قرار می‌دهم. تابوهای را به میدان می‌کشم که زن را به شکل و شمایل فرهنگی/سنتی خاصی محدود می‌خواهند. ما به جای رسیده ایم که لازم باشد بدانیم زن هتروسکشوال هم زن است. زن همجنسگرا هم زن است. زن دوجنسگرا هم زن است. زن ترانس، و کراس هم زن است. و در ادامه همین مقوله، زن مسلمان نهی از منکر کن هم زن است، زن سکولار دموکرات هم زن است. زن نجیب و زن جنده هر دو زن اند. زنی که به بچه اش شیر می‌دهد زن است، زنی که بچه اش را وسط سفره می‌گذارد و می‌خورد هم زن است. نگاه کردن به زن با رنگ‌های گوناگونی که دارد باعث می‌شود که فرهنگ شرقی ما به همه زنان حق حیات بدهد نه فقط به تعداد اندکی از زنان که در چهارچوب معیارهای حاکم سنتی جا می‌گیرند.

این که من خودم را در تصویری که دیگران از من کشیده اند چقدر می‌شناسم، مسئله مهمی نیست، چون به هر حال هر کس ما را از دیدگاه خودش می‌بیند. اما من همیشه همانی که من هستم خواهم بود، و نه چیزی که دیگران می‌بینند، یا می‌خواهند ببینند.



ماها: به غیر از شعر از چه راه های دیگری به تصویر خود، افکار و احساسات خویش می‌پردازیم؟ و آیا به غیر از سرودن شعر، فعالیت های اجتماعی دیگری هم داریم؟

به غیر از شعر، و داستان، و عکس، با شیوه زندگی ام به بیان دیدگاه های خودم پرداخته ام. من هر چه را که عنوان می‌کنم، در زندگی شخصی ام به آزمایش می‌گذارم تا مطمئن شوم که قابل اجرا است، یا نیست، یا چه محدودیت هایی دارد، یا چه تاثیری بر محیط پیرامونش می‌گذارد. اگر توصیه ای را خودم نتوانم عملی کنم توضیح می‌دهم که چرا نتوانسته ام. شیوه زندگی خود من پایه کاری است که در شعر می‌کنم و به این کار اصرار دارم چون متأسفانه واعظ بی عمل، یا بی مسئولیت، یا دروغ گو زیاد است و حرمت گفته و نوشته از میان رفته است.

فعالیت اجتماعی زیاد دارم. برای آزادی بیان، و زنان فعالیت می‌کنم. با هیچ سازمانی به طور مستمر کاری نمی‌کنم. به هیچ ارگانی در بست و وابسته نمی‌شوم. سازمان های حقوق بشری با محدودیت های جدی روبرو اند، و همکاری رسمی با این سازمان ها مستلزم چشم بستن به نقض حقوق بشر است. یکی از وظایف ما، به عقیده من، به شیوه ای مستمر و بی هیاهو، آشکار کردن محدودیت های ارگان های حقوق بشری (زنان، زبان، جنسی و نژادی، قومی، طبقاتی)، و رفع معصومیت از باورهای برحق (مثل: فارسی شکر

است، بهشت زیر پای مادران است، زنان فرشته صلح اند، مردها نان آور اند، گاهی رستم اند، خدا شاهد است، لذین ایدئولوژی نبود، خانواده ستون اجتماع است) سعی می کنم این وظیفه را هم درست انجام بدهم. گاهی صندلی ام را خالی می گذارم تا لزوم ننشستن پشت بعضی از میزها را گوشزد کنم.

**ماها:** با توجه به اشعاری که در این چند روز از تو خوانده ایم، خواننده حق دارد اگر شعر"

"شمع را

و شیشه شراب را

می گیرانم

هنوز یک قطره از شب باقی است"

را یک شعر ساده رمانتیک شمع و شراب تلقی نکند بلکه "شیطنت" زن شاعر در ترسیم لحظه خود ارضای او بداند.

چرا، کاملاً درست است. این شعر زمانی نوشته شد که من وحشتناک عاشق خودم بودم. ولی علاوه بر آن، من اصلاً قادر نیستم به شیشه شراب نگاه کنم و سر شیشه، و درازی گلوی بطری را اندازه نگیرم. از شمع خوشم نمی آید. می شکنند، و حساسیت هم می آورد. این شعر یک شعر ساده است، ولی رمانتیک نیست. جلق زدن از بهترین شیوه های عشق بازی است، متأسفانه فروتنی فرهنگی ما اجازه نمی دهد عاشق خودمان باشیم و با خودمان عشق بازی کنیم. انگار همیشه کس دیگری باید دست به کار شود و به ما لذت "بدهد". منظورم این است که چرا "گاییدن" عشق بازی خوانده می شود و "جلق" زدن چیزی جز خودارضای نامیده نمی شود؟ ترم "خودارضای" بار مثبت عشق بازی را ندارد. مگر عشق بازی کردن با آدم نمی تواند عاشق دست و خود از مقوله عشق نیست. مگر دهان خودش باشد.

10

شماره 19  
تیر ماه  
1385



**ماها:** آیا فضای آزاد خارج این امکان را به تو داده که اینچنین قید و بندها را بزنی و یا از همان ابتدا فردیت قوی داشته ای که با کمک آن توانسته ای خود باشی؟

فکر می کنم فضای خارج این امکان را به من داد که بدون این که بمیرم قید و بندها را دور بیندازم. اگر در ایران هم بودم همین کار را می کردم، ولی معلوم نبود سالم هم بمانم. خیلی از کسانی که در ایران قید و بندها را زدند جان شان را، سلامت روان شان را سر این کار گذاشتند. به هر حال من فکر می کنم

اجتماع بشری اگر تن به قید و بند بدهد، مریض می شود و می میرد. اما تا بیست و چهار سالگی در ایران زندگی کردم و بعد از آن به دلایل سیاسی، یعنی به دلیل همکاری با تشکیلات زنان حزب توده، از ایران فرار کردم. من فقط سه سال بعد از انقلاب در ایران بودم. هنوز فضای وحشت ایران را فراموش نکرده ام. تا زمانی که در ایران بودم بی تجربه تر از آن بودم که بدانم چرا در روابط عاطفی ام به مشکل بر می خورم. من در این سی ساله اخیر بارها عاشق شده ام، یک بار ازدواج کردم. دوبار مادر شده ام. چند بار کورتاژ کردم. چند بار با کسانی دراز مدت یا کوتاه مدت زندگی کرده ام. با آدم های مختلف خوابیده ام. از آدم های مختلف طلاق گرفته ام. طول کشید تا خصوصیات جنسی خودم را دقیقاً کشف کردم. جنسیت ما هویت ما است، تا با هویت خودمان روبرو نشویم، با هویت خودمان زندگی نکنیم زندگی نمی کنیم، زندانی زندگی هستیم. قید و بندهایی که فضای زندگی من را تنگ کرده بودند، باید دور ریخته می شدند، به هر قیمتی.

فردیت من قوی است، با تجربه، و تحلیلی گر هم هستم. خودم برای خودم برنامه زندگی می ریزم، دوست ندارم عمرم را صرف آزمایش الگوهای دیگران بکنم. دوست ندارم فداکاری کنم. از لذت بخشیدن به دیگران زیاد لذت نمی برم، به همین دلیل ناچار نیستم دروغ بگویم. همین دروغ نگفتن بار بسیاری از قید و بندها را از شانۀ من برداشته است.

**ماها:** چه تعریفی از اروتیک (تن کامه خواهی) داری و نظرت در باره پورنو گرافی چیست و فرق این دو کدام است؟

تعریف من از اروتیک همان تعریف معمول است، اروتیک تن کامه خواهی است با بزرگ عشق و اخلاق. پورنو تن کامه خواهی بدون چاشنی اخلاقیات. یعنی در واقع اروتیک و پورنو به نظر من تجسم تن کامه خواهی و لذت تن از تن است. فرهنگ های لغت معتقدند که آثار اروتیک دارای بار هنری اند، و پورنو فاقد بار هنری است. مسئله این جاست که حضور این بار هنری در آثار هنری با معیارهای کدام محدوده جغرافیایی، و در چه چهارچوب زمانی بررسی می شود؟ مرزهای اروتیک و پورنو درهم رفته اند. من اگر ناچار به اسم گذاری باشم از دو قطعه شعری که هر دو به تن کامه خواهی پرداخته اند، آن یکی را که محتاط تر، با دقت بیشتر با کلمات بازی کرده اروتیک می نامم، و آن یکی را که زنده تر و خشن تر به چینش کلمات پرداخته است، پورنو می خوانم. موضوع می تواند در هر دو یکی باشد. بعضی از منتقدین با پورنو خواندن یک اثر هنری ادبی، قصد تخطئه اثر را دارند، و بعضی از منتقدین قصد تحسین اثر را. من با نظریه ای که پورنو را فاقد بار هنری می داند موافق نیستم.

**ماها:** چگونه به همجنسگرایی نگاه می کنی؟ چه عواملی و از چه زمانی باعث شدند که به این دیدگاه برسی و آیا از تجربه ای داری؟ سکس/عشق همجنسگراییانه



آدم ها یا همجنسگرا به دنیا می آیند، یا جنس مخالف گرا، یا دوجنسگرا، یا با جنسیتی فیزیکی که با جنسیت ذهنی شان مطابقت ندارد. قوانین اجتماعی همان طور که محدودیت اخلاقی، دینی، سیاسی برای افراد جامعه ایجاد می کنند، محدودیت جنسی هم ایجاد می کنند. مردم همجنسگرا به دنیا می آیند. همجنسگرا نمی شوند. این که هتروسکشوال ها تنها جنس قانونی دنیا اند از همان مقوله دیکتاتوری مذهبی، نژادی، جنسی است. اما این شرایط عوض خواهد شد. دنیا یاد خواهد گرفت که تک صدایی سرنوشت جهان نیست.

خب، معلوم است، طبیعت تن و ذهن باعث شدند که بدانم که معتقد به قوانین هتروسکشوال نیستم. آلترناتیو جامعه هتروسکشوال، همجنسگرایی است. کشش های همجنسگرایی معمولاً خیلی زود، با بلوغ به سراغ آدم می آیند. جوان که بودم سعی می کردم کشش جنسی ام را ترجمه کنم به رابطه دوستی. یک بار که عاشق دختری شدم، تا مدت ها این عشق را روی برادرش پیاده کردم. من و دوستم با هم وقت می گذرانیدیم. با هم دوش می گرفتیم، توی یک تخت می خوابیدیم، باهم به گردش و کتابخانه و سینما می رفتیم، با هم زندگی می کردیم، ولی این طور به نظر می آمد که من عاشق برادر اویم چون نه خودمان و نه اطرافیان مان می توانستند باور کنند که چنین "فاجعه" ای می تواند اتفاق بیفتد. چیزی که باعث شد که من تفاوت عاشق شدن های خودم با دیگران را نفهمم این بود که من عاشق مردها هم می شدم. سال ها رابطه جنسی مختلط باعث شد که کشف کنم من با تن مرد مشکل ندارم، من با اصول رابطه هتروسکشوال، با تقسیم رل های فیزیکی/فرهنگی جنسی، با استفاده جامعه هتروسکشوال از آلت جنسی برای مصارف فرهنگی مشکل دارم. من اصولاً هیچ مشکلی با کیر به عنوان آلت جنسی ندارم. مشکل من با کیری است که دست یک مرد هتروسکشوال است، و جای بیل و کلنگ را می گیرد. با تجربه های مختلفی که داشتم کشف کردم که این آلت می تواند به ظرافت لب و گونه و پستان باشد، اگر تعلیم ببیند، می تواند به جای حرکت عمودی، حرکت افقی داشته باشد. مشکل اساسی جامعه جهانی دیکتاتوری دگرجنسگرایی نیست، دیکتاتوری تفکر مردسالاری است. امیدوارم شما هم با من موافق باشید که منظور از مردسالاری ایدئولوژی مردسالاری است، چون باور غلط مرسوم این است که مردها به صرف مرد بودن جزو سالاران اند.

ضمن این که تفکر مردسالاری راه را برای درک جهان چندصدایی می بندد، تربیت جنسی جامعه هتروسکشوال راه را برای لذت تن می بندد.

در ارتباط جنسی هتروسکشوال ها که متأسفانه به عنوان الگوی روابط همجنسگراها هم به کار می رود، (تقسیم دو طرف رابطه به اکتیو و پاسیو، زن و شوهر) اعضای جنسی محدود اند به کیر و کس

و کون و دهن و انگشت، و لذت جنسی اگر به خاطر تولید مثل نباشد، به خاطر حفظ قدرت/موقعیت، صورت می گیرد.

همجنسگرایی را نمی شود انکار کرد، همجنسگرایی هم عمر خود تاریخی است. همجنسگرایی به حاشیه رانده شده، اما از جامعه بیرون نرفته، مجازات شده، ولی ریشه کن نشده. اگر اروتیکای همجنسگرایی را از ادبیات کلاسیک ایران حذف کنیم چیزی زیادی از ادبیات باقی نمی ماند. رفتار ادبیات با موضوعات اجتماعی رفتار آینه است.

من به همجنسگرایی چطور نگاه می کنم؟ سیستم اجتماعی که خانواده، مدرسه، محکمه را ستون اجتماع می داند، سیستم ایده آل من نیست. لذت جنسی وقتی از یک تن به دو تن می رسد (یا بیشتر) ناچار است که قوانین حقوق بشر را رعایت کند. یعنی دو تن باید هم بیامیزند. پس هر چیزی 12 در تفاهم و توافق کامل با در این بین به



سلیقه و عقیده تن های تشکیلی دهنده رابطه، و شعور این تن ها برمی گردد. یعنی اگر ده در صد این آمیزش به احساس و اعتقادات فرهنگی مربوط باشد، نود در صد آن به خواش تن مربوط است. بله، هم رابطه عاشقانه، و هم سکس را با زن ها تجربه کرده ام.

من اصولاً از جفتگیری با مردها لذت نمی برم. دخول، اگر به شکل پنه تریشین باشد، یعنی حرکت کوبشی و مداوم کیر تا مرحله انزال، حس خوش آیندی در من ایجاد نمی کند. من عشقبازی کردن با مردها را دوست ندارم، فقط از بازی کردن با تن مردها خوشم می آید. دوست دارم حرکت کیر را از خوابیده به ایستاده و برعکس تماشا کنم. جالب است که این عضو می تواند خود بخود تصمیم بگیرد که راست بایستد، یا اصلاً نایستد. اما هیچ چیزی سکسی تر از خونی که جاری می شود و راه می کشد و پاهای زن را خط خط می کند نیست. هیچ چیزی زیبا تر از پستان نیست حتی اگر افتاده باشد. پستان هم مثل کیر به تماس دست و دهان عکس العمل نشان می دهد.

من اصولاً آدم آرامی هستم، از سکس پر هیجان هم هیچ وقت خوشم نیامده. از حرکت دست خودم توی یک کس دیگر بیشتر خوشم می آید، تا از حرکت دستم دور گلوی کیر. دلیل خاصی هم ندارم. البته از حرکت یک دست دیگر دور تا دور تن خودم هم خیلی خوشم می آید. مشکل سکس مرسوم/معمول این است که بلافاصله به بازی "کی بیشتر زحمت کشیده - کی کجای کار به ارگاسم رسیده" تبدیل می شود.

**ماها:** دیدگاه سنتی، سکس و عشق را یکی می داند. خود شما در این باره چگونه فکر می کنید؟

اتفاقاً دیدگاه سنتی سکس و عشق را یکی نمی داند. دیدگاه سنتی به عشق احترام می گذارد، به سکس احترام نمی گذارد. عشق را پایدار، و دراز مدت می داند، سکس را مقطعی و کوتاه مدت. برای عشق از جان می گذرد، سکس را با یک مشت اسکناس می خرد. با عاشق همدردی می کند، به فاسق سنگ پرتاب می کند.

درست به همین دلیل است که مردم معمولاً به عشق اعتراف می کنند، ولی به داشتن کشش جنسی به دیگری اعتراف نمی کنند، یا آن را در لفافه عشق پنهان می کنند. اگر کسی به کسی بگوید: می خواهم با تو بچوایم، یا می خواهم بکنمت، در واقع، بر اساس دیدگاه سنتی به آن کس بی احترامی کرده است اما اگر بگوید عاشق تو ام، می خواهم با تو باشم، خیلی هم لطف کرده است. حالا این "می خواهم با تو باشم، و یا با تو زندگی کنم" مگر شامل سکس داشتن نمی شود؟

من فکر می کنم که سکس و عشق تابع قوانین مختلف اند. می توانید در آن واحد حضور داشته باشید، ولی لزوماً وجود یکی حضور آن دیگری را شامل نمی شود. من فکر می کنم طعم و بوی تن و عادت حرکات جسمانی یک نفر در کشش جنسی موثرتر است تا ذهنیت آن فرد. برای ایجاد عاطفه عاشقانه تفاهم ذهنی فاکتور موثرتری است.

فراموش نکنیم که همه این ترم های مختلف می توانند به شکل دیگری بررسی شوند به شرطی که ما در دنیای آزادتری زندگی کنیم که نیاز به رفع اتهام از موضوعات معصومی مثل نیاز جنسی نداشته باشیم.

به نظر من در فرهنگ ما (چون من با فرهنگ خودمان کار دارم) هم سکس و هم عشق باید تعلیم داده شوند. ما هنوز با این که از پوزیشن های متعددی در سکس استفاده می کنیم، و بهای گرانی برای عشق می پردازیم، در هر دو مورد بی سوادیم.



به نظر من عشق حس زیبایی است، فقط باید بدانیم که یکی از خصوصیت های برجسته عشق که جاودان بودن آن است، یک خصوصیت قالبی است، واقعیت ندارد. عشق باید به طور طبیعی به دنیا بیاید و به عمر طبیعی برسد و بمیرد، وگرنه عاشق و معشوق را از زندگی سیر خواهد کرد.

**ماها:** در مصاحبه با خسرو باقر پور که آن را در سایت خود منتشر کرده ای، می گویی که "ماها، چه در تبعید و چه در خانه، در غربتی زمانی - مکانی نفس می کشیم." چه



عواملی این غربت را بر انسان تحمیل کرده اند و چه راه حلی برای خروج از این غربت زمان و مکان پیشنهاد می‌کنی؟

جامعه ایرانی با وجود تجربه تصادف با مدرنیته در غربی‌زدگی پهلوی، و هرج و مرج سالاری جمهوری اسلامی، هنوز، هم با مدرنیته فاصله دارد، هم با شیوه دموکراسی. سلطه سنت، مذهب، دیکتاتوری همیشه، و در کوتاه مدت در صد ساله اخیر همیشه یک قشر و طبقه اجتماعی را به نفع قشر دیگری، و یک شیوه فکری را به نفع شیوه دیگری منزوی کرده است. در این جامعه، یعنی جامعه ایران، ما ها، هر کدام از ما ها، به دلیل جنسیت، قومیت، مذهب، زبان و شاخه های این تقسیم بندی ها به انزوا کشانده شده ایم. ایجاد جامعه چند صدایی دموکراتیک قانونمند راه بیرون رفتن از این غربت تحمیلی است.

ماها: به ایران هم رفت و آمد داری؟ آیا سعی می‌کنی که علاقه مندان داخل کشور هم به اشعارت دسترسی پیدا کنند؟ کلاً چگونه ارتباطی با ایران و ادبیات داخل کشور داری؟

فکر نمی‌کنم اجازه سفر به ایران داشته باشم. ایران را دوست دارم، ولی علاقه ای به بودن در ایران ندارم. خاطره های بدی از ایران بعد از انقلاب دارم. اولین بار که دستگیر شدم به وسیله مردم عادی خیابان دستگیر شدم. اعلامیه بخش می‌کردم. چند نفر از مردم ریختند دور من و دستگیرم کردند. بعد انداختند توی ماشین و بردند توی کمیته دادند. اگر کمیته دستگیرم کرده بود ناراحت نمی‌شدم. این واقعیت که مردم به خاطر اعلامیه بخش کردن می‌توانند بریزند سر من، ولی همین مردم وقتی یک نفر را وسط میدان شلاق می‌زنند، یا دار می‌زنند، یا سنگسار می‌کنند، به فکرشان نمی‌رسد که بریزند و بچه های خودشان را، خواهر و برادرهای خودشان را از شکنجه و مرگ نجات بدهند، حالم را بد کرد. بعداً، در روزهای پیش از این که از ایران خارج شوم، در روزهای که مخفی بودم و اگر شناخته می‌شدم دستگیر می‌شدم، راه رفتن میان مردم، زندگی کردن در خانه های مردم، دلشوره ای در من انداخت که دیگر هیچ وقت دلم نخواست در کوچه های ایران راه بروم. خیلی چیزها هستم ولی مازوخیست نیستم.

تا حد امکان سعی می‌کنم که در داخل کشور به کارهایم دسترسی داشته باشند. سایت شخصی ام را بیشتر به این دلیل راه انداختم که با خواننده های ادبیات در داخل ارتباط داشته باشم. با ایران و بعضی از اهل قلم ایران از طریق تلفن و ایمیل ارتباط دارم. کار نویسنده های داخل ایران را دنبال می‌کنم، جریان زندگی در ایران را از طریق ایمیل، که تنها راه تماس من است، دنبال می‌کنم. پروژه ای که دو سال است رویش کار می‌کنم و سال آینده به بازار خواهد آمد، مجموعه ای از آثار نویسندگان و از ایران است که به شاعران داخل ایران، و خارج مجله ادبی دسکانت، به 14 انگلیسی ترجمه می‌کنم و در ادبیات ایران منتشر خواهد سردبیری کارن مولهالان، ویژه



شد. من سردبیر مهمان این شماره مخصوص هستم و سعی می‌کنم ادبیات فارسی معاصر را، با نگاهی به ادبیات آلترناتیو داخل، و ادبیات تبعیدی که در خارج از کشور خانه دارد را به خوانندگان کانادای معرفی کنم. ارتباط خصوصی با هی‌چکس در ایران ندارم، امیدوارم در آینده داشته باشم.

**ماها:** واکنش کلی ایرانیان (چه داخل و چه خارج کشور) در برابر عریانی شعرهایت چگونه بوده و آیا زنان مخصوص از اشعارت استقبال کرده اند؟

رابطه ایرانی‌ها با من (و شعرهای من) رابطه عشق و نفرت است. خودشان هم هنوز تصمیم نگرفته اند که کجای رابطه با من بایستند. اکثر همکاران خودم سعی می‌کنند که من و شعرهایم را به بهانه عریانی بودن از حوزه ادبیات کنار بگذارند، و به دلیل که مثلاً اسم بردن از کارهای من خلاف ادب است، در تحلیل‌های ادبی هم از روی اسم من می‌پزند. آکادمی‌سین‌های ایرانی که معمولاً آدم‌های درگیری ملاحظات مذهبی-سیاسی هستند، با کارهای من درست به همین دلیل عریانی بودن کاری ندارند. در یک کتابفروشی بسته کتاب‌هایم را از کتابفروشی‌ها دزدیدند که البته من امیدوارم چون خیلی به کارهای من علاقه مندند دزدیده باشند. در کتابفروشی‌ها کتاب‌هایم را در قفسه‌های کتاب نمی‌گذارند، توی انبار نگاه می‌دارند تا اگر مشتری خواست برایش بی‌آورند. مشتری‌ها خجالت می‌کشند اسم کتابم را بگویند. در جمع‌های ادبی اگر مثالی از وقاحت بخواهند بزنند به کارهای من اشاره می‌کنند. و از این چیزها. در ضمن این را بگویم که شعرهای من اینجا در کانادا، به زبان انگلیسی هم جزو کارهای عریانی و بی‌پرده اند، و در شعرخوانی‌هایم در همین جا و به زبان انگلیسی هم حاضران در جلسه که کانادایی هستند به عریانی شعرها اشاره می‌کنند، اعتراض نمی‌کنند، اشاره می‌کنند، و این شعرها را شوک آور و تابوشکن می‌خوانند. فرقی این است که این عریانی در این زبان تهدیدی برای عفت عمومی به شمار نمی‌آید.

نه. مخصوص زنان از شعرهای من استقبال نمی‌کنند. البته ملیحه تیره گل و نسرین الماسی هر کدام در مقاله‌ای از شعر "ساقی قهرمان" دفاع کرده اند و من به حمایت هردو شان احتیاج داشته‌ام. اما مسئله این جاست که زنان پیشرو ما با محدودیت‌های اجتماعی مبارزه می‌کنند، من با اخلاقیات مبارزه می‌کنم. ریشه محدودیت‌های اجتماعی را اخلاقیات می‌دانم. به نظر من اخلاقیات هنوز بزرگترین دشمن آزادی زنان است. من با زنانی که در چهارچوب عرف پدرسالاری جا گرفته اند همراه نیستم. من با زنانی که در

روابط همجنسگرایانه کدهای روابط هتروسکشوال را رعایت می کنند، همراه نیستم. من با بسیاری از گروه های فمینیستی که به ریشه اخلاقیات نمی زنند، همراه نیستم. من معتقدم که کسب حق هویت زنانه بهتر از کسب حق کار و حق رای و حق تحصیل است چون وقتی که زن هویت زنانه اش را چون پوست به تن می کشد، و از سنت حاکم به خاطر زن بودن عذرخواهی/ تشکر نمی کند، یعنی آزاد است، و انسان آزاد اجازه نمی دهد هیچ کدام از حقوق انسانی اش از او سلب شود. ما دیده ایم که چطور زنانی که به دلیل امکانات طبقاتی، از حق کار و تحصیل برخوردار بوده اند، به مشاغل عالی هم دست پیدا کرده اند، چون از هویت انسانی در رختخواب محروم بوده اند، همچنان "بی صدا" مانده اند.



**ماها:** در سال های اخیر اروتیسم به بعضی از هنرهای ما از جمله ادبیات، سینما و نقاشی راه پیدا کرده. مختصات این اروتیسم را چه می دانی و نقاط ضعف و قوت آن کدام ها هستند؟

منظورت از هنرهای ما، هنرهای ما ایرانیان است؟ چون ما اینجا به خیلی ها می گوییم "ما".

از اروتیسم در سینمای ایران چیزی نمی دانم. اروتیسم در ادبیات رسمی ایران را ندیده ام اما در ادبیات غیر رسمی ایران گاهی اروتیسم زیبایی در کارهای نویسندگان داخل می خوانم. در نقاشی باز هم کارهای کسانی را که به خارج از ایران آمده اند می شناسم، کارهای داخل ایران را از طریق سایت های گالری ها می بینم که کاری اروتیک در آن ها ندیده ام. یک فیلم کوتاه دیجیتالی از "شهرام انتخابی"، ایرانی، ساکن آلمان، دیده ام که اروتیسیزم فوق العاده زیبایی در آن به کار رفته بود، عنوان فیلم یادم نیست، ولی فیلم صحنه تعلیم نماز را به تصویر کشیده بود. فیلم کوتاهی از مهدی فروزندی، ایرانی، ساکن کانادا، به اسم "سودوم، سرزمین من" دیده ام که در داخل ایران ساخته شده و به اضافه بعضی از نقاشی های مهدی فروزندی. در ادبیات کارهای اروتیک بیشتر به دستم رسیده. مشکل در کار اروتیک نویس های ایرانی، داخل و خارج، این است که لازم می دانند در لفافه داستان اروتیک به مسائل و معضلات اجتماعی - اخلاقی بپردازند. در واقع اروتیک به صرف اروتیک بودن کم نوشته می شود.

**ماها:** آیا فکر می‌کنی اروتیسی‌زمی که ما در سال‌های اخیر در تولی‌دات هنری بعضی از هموطنان می‌بینیم به مرور به شاخه‌ای از هنر و ادبیات رسمی ما ایرانیان منجر خواهد شد یا همچنان حاشیه‌ای خواهد ماند؟ برای تبدیل شدن تولی‌دات اروتیکی به شاخه‌ای اصلی از هنر و ادبیات رسمی ایران چه شرایطی لازم است؟

فکر نمی‌کنم ادبیات، یا هنر اروتیک در فرهنگ ما در زمان معاصر خود این آثار در محدوده ادبیات رسمی قرار بگیری. به دلیل اینکه فرهنگ کشور ما برای فرد و هویت فردی احترام قائل نیست.

اروتیکا به حوزه فردیت و بیان لذت فردی در آثار هنری برمی‌گردد. با این‌که بخش اعظم ادبیات کلاسیک ایران را اروتیکا نویسی تشکیل می‌دهد اما اروتیکا هیچ وقت در مرحله زمانی که تولید شده جزئی از ادبیات رسمی نبوده، منزوی بوده، به مرور، و با به تارخ پیوستن نویسنده متن است که این متون قبول عامه یافته‌اند. فرهنگ ایرانی با آشکارگی اروتیسی‌زم مسئله ندارد، غزلیات اروتیک مولانا، حافظ و سعدی و عراقی نقل مجالس‌اند. حتی اروتیکای همجنسگرایان ادبیات کلاسیک هم، که توسط همان چهره‌ها، مولانا، حافظ، سعدی، و عراقی سروده شده‌اند، مشکلی برای حضور در جمع متون مقبول ندارد. فرهنگ ما با آزادی بیان شخص‌چی و حاضر مسئله دارد. با فردیت و آزادی انتخاب و بیان مسئله دارد. و این حد گذاری را از زندگی روزمره به حوزه ادبیات و هنر هم می‌کشاند. ممکن است ادبیات اروتیکی که در زمان حال ما تولید می‌شود، در دهه‌های آینده وارد حیطه ادبیات رسمی بشود، وقتی که تولیدکنندگان این ادبیات به گور سپرده شده باشند و آثارشان جزئی از ثروت ملی باشد. اما قدم مهم که خوب است برداشته شود این است که اول نویسنده اروتیکا در حلقه پذیرفته شود. مهم این است نویسنده ادبیات رسمی را <sup>16</sup> که نویسنده اروتیکا است که سنت، فرهنگ، و به رسمیت بشناسد. مهم این قانون اساسی حق فرد را در تعیین سرنوشت خود به رسمیت بشناسند. تا زمانی که تولیدکنندگان اروتیکا در حاشیه زندگی می‌کنند، اروتیکا هم در حاشیه خواهد ماند.



**ماها:** با تشکر از پاسخ به سئوالات ما و آرزوی موفقیت برای شما، اگر صحبتی یا پیامی برای خوانندگان ماها بخصوص زنان لژیون و دیگر همجنسگرایان داری، بفرمایید.

1- هر چند که جامعه ایرانیان خارج از کشور دست کمی از جامعه دگم و هوموفوبیک داخل ایران ندارد، اما خوشبختانه ما فقط با هوموفوبیای داخلی جامعه ایرانی ساکن خارج روبروییم، نه با فشار و اذیت دولتی. در حال، چون از شرایط ایران دورم، قاعدتا پیام معقولی برای زنان فعال همجنسگرای داخل نمی توانم داشته باشم غیر از یک "موفق باشید"، و این که واقعا امیدوارم که موفق باشید. و این که علاقمندم امکان ارتباط، و تبادل نظر داشته باشم.

2- ممکن است اشتباه کنم، اما فکر می کنم اگر در شرایط فرهنگی ایران امروز، جامعه همجنسگراها در مرحله اول به شباهت های خود با جامعه دگرجنسگراها اشاره کند، در مرحله بعد به تفاوت های اساسی که با دگرجنسگراها دارد اصرار بورزد، مسیر آسانتری را برای بازخواست حقوق همجنسگرایان انتخاب کرده است. به نظر من هم شباهت های ما، و هم تفاوت های ما، باید تحلیل شوند، و توضیح داده شوند.

3- جامعه همجنسگرای ایران راه سختی هم در سطح افکار عوام/خواص، هم در سطح دولت قانونگذار داخلی، برای کسب حقوق شهروندی خود در پیش دارد. شناختن چهره هموند همجنسگرایان برای آماده کردن افکار عمومی جامعه به کسب حقوق شهروندی کمک بزرگی است.

4- من امیدوارم، در مرحله بعدی، جنبش همجنسگراها نه تنها به بازخواست حقوق "جامعه غیردگرجنسگرا" بپردازد، بلکه آغاز حرکتی باشد برای بازخواست حقوق دگرجنسگراها از جهان هتروسکسیست. برای رسیدن به این آینده هم، کشف و اختراع قوانین تازه و مناسب در روابط همجنسگرایانه، قدم اساسی است. برکنار ماندن از الگوبرداری کورکورانه از اصول روابط جنسی/فرهنگی مرد/سالار قدم اساسی است.

**ماها:** اگر برایت ممکن است دوتا از اشعار ساقی قهرمان را برای خوانندگان ماها انتخاب کن تا در پایان این مصاحبه چاپ کنیم.

## ■ شاپور اگر

از زانو به بالا پای رودابه تا زانو پاهای نازک  
سطر ران رستم

وقتی که زیرپیراهن به تن داشته باشد بازوها لاغر  
بازوها بغل به بغل نداشته باشد اگر  
سطر بازوی اسفندیار با سینه

در همه حال غنچه بیرون پریده از زیر پوست قرمز لب ها  
حتی اگر گشوده باشد



چشم لیلی آهو چشمآبی اگر باشد و چشم آهوچشم ها  
لیلی شوخ چشم اگر باشد و  
پس از گریستن خندیده تهمینه گاهی چشم تهمینه  
باشد اگر و

زخت زبر دست ها سیاه

باریک گردن  
گلوی گل اطلسی گلو

گاهی زبر زبرگاهی نرم چانه گاهی زبر

قاق کشیده گونه ها  
مرواری های پهن قد کشیده دندان ها

لاغر گرد گرد کفل گرد  
زیرا ما را نزاییده صاف صاف شکم صاف

سرت را می گذاری سینه پوشیده از موی نرم و سیاه  
یا و همین و دست فرو می کنی توی موهای توی سینه به دعوا  
که پدرسگ چه سینه ای چیزی مثل آن

لاغر خشک خشک زانوها

قایم قرصدرشت بلند به قامتزیربا کیر  
دراز شده به ناز حتی وقتی ته رنگ تریاک یا شکلات  
و مثل تریاک که خوب روی آتش دراز نیست و خوابیده  
و فرو که می رود سر را سنگین تاول زده باشد و شده باشد  
بخواهی تکیه کنی به پشت سر و ول باشی یا کند کمی و  
خم

گاهی از ته گاهی کوتاه کوتاه کوتاه موها  
تراشیده

صدا می کند انگار می خواند و آواز و می صدا  
دانی چیزی مثل صبح سحر از گلوی او قل می خورد روی جهان

چشم دلت نمی خواهد بپری و از خواب نمی خواهی بپری  
هایت را می بندی

آواز، آواز نمی خواند چون که از این همه خواب تو خوابش  
گرفته با خودش می گوید این چرا اینهمه می خوابد؟

چون تو هر روز از جا بر می بعد تو از جا بر می خیزی  
خیزی

روی زانوهایش می نشینی دست هایت را حلقه می کنی دور  
چون که تو هر روز با سر می گونه هایش با سر می روی تو  
روی تو

تو چشمهای داری سیاه  
موهای داری سفید  
لب های داری کمرنگ



گونه های داری گرد  
پستان های داری ول  
شکمی داری ولنگ  
رانهای داری لمیده  
زانوهای داری زاورا  
دست های داری نرم  
ناخن های داری خشک  
چیزهایی در تو خشکیده که بی آنکه آب نخورده باشد  
خشکیده

تو بی آنکه آب نخورده باشی خشکیده ای چشمهایت ته کاسه،  
جهان را چشم می زند  
و این جهان و این جهان اگر چشم بخورد چیزی نیست  
و این جهان اگر این همه نباشد چیزی نیست چیزی نیست

ساقی قهرمان  
2005

■ حدود پنجم ماه

زنها نشسته اند روبروی هم





پستانم را می‌گیرد مثل اینکه هیچ  
می‌گیرد پستانم را توی کف دست می‌گیرد  
دنبال شاپور می‌گردم انگار حالم بد است

ساقی قهرمان  
اکتبر 2003

■ آدرس سایت شخصی ساقی قهرمان برای علاقمندان:  
<http://www.saghi.ca>